

تدبیر ولایی و اطاعت از اوامر حاکم جامعه اسلامی در اجرای احکام حکومتی از منظر فریقین

زینب موسوی سادات،^۱ نسرین کریمی،^۲ سید محمد شفیع مازندرانی^۳
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۳۱)

چکیده

تدبیر ولایی از جمله ملزومات نظام اسلامی است که از سوی ولی امر به سبب مسائل جدیدالحدوث صادر می‌شود. فرامین و احکام صادره از سوی ولی امر، «حکم حکومتی» نام دارد. تدبیر ولایی ولی امر تا جایی پیش می‌رود که حکم حکومتی وی گاهی به تغییر، تبدیل و حتی به تعطیل حکم منجر می‌گردد. پژوهش حاضر این نتیجه را اتخاذ کرده که دامنه تدبیر ولایی از منظر فقیهان مذاهب به تناسب مسائل جدید گسترده است. باید دانست که حاکم و دولت اسلامی معمولاً برای تمشیت و تدبیر امور جامعه احکام نسبتاً کلی و فراگیر انشاء و صادر می‌کند. صدور و انشاء این احکام، معمولاً با عناوین قانون‌گذاری یا تقنین همراه است. از این رو بحث از حق انشاء و صدور قوانین یا احکام کلی توسط ولی امر و دولت اسلامی، زمینه‌ساز دریافت صحیح از نسبت احکام مزبور با مسئله تشریح دینی است. ضرورت تأمل در ابعاد گوناگون تدبیر ولایی در این مفهوم است که محوریت ولایت در مبانی اعتقادی شیعه را می‌توان موجب تمایز اساسی میان مذاهب اسلامی «فقه شیعی از فقه اهل تسنن» دانست.

-
۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران، عضو هیئت علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) /
zn_mosavisadat@yahoo.com
 ۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران /
nasrinkarimi@qom-iau.ac.ir
 ۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران /
shafieimazandarni@yahoo.com

کلیدواژه‌ها: تدبیر ولایی، ولی امر، حکم حکومتی، تغییر حکم.

طرح مسئله

تدبیر ولایی، نقش کلیدی در تبیین اندیشه‌های فقهی سیاسی نظام اسلامی دارد. فقیهان مذاهب هر عمل سودمند و مفید را که در جهت مصلحت و خیرخواهی جامعه و معارض با قرآن، سنت، اجماع، قیاس و قول صحابی نباشد را پذیرفته‌اند. تدبیر ولایی تصمیمات و مصلحتی هست که ولی امر در چارچوب شرع برای حفظ و مدیریت جامعه اسلامی اخذ می‌کند، از این رو ضرورت وجود ولی امر در جامعه اسلامی از سوی فقیهان مذاهب امری بدیهی است.

حکم حکومتی، دستوری حکومتی است که ولی امر از جایگاه حکم اولی شرعی و با هدف تأمین مصالح معنوی و مادی جامعه اسلامی اقدام به صدور آن می‌کند. احکام حکومتی جایگاه رفیعی در اندیشه سیاسی اسلام دارد و از این رو نه تنها امتثال آنها واجب است، بلکه تخلف از آنها نیز عصیان و مقتضی عقوبت اخروی است. بنابراین تخلف از احکام حکومتی مصداقی برای تخلف از حکم الهی مبنی بر وجوب اطاعت از حاکم مشروع است، چنان‌که می‌توان گفت از همین رو، ولی امر نیز می‌تواند نسبت به تخلف از آنها حکم به تعزیر کند.

ضرورت بررسی نقش تدبیر ولایی در اجرای احکام از آنجاست که روشن شود ولی امر و حاکم بر چه مبنایی حق حکومت و اعمال قدرت و به عبارتی حق امر و نهی بلکه گاهی امر به تغییر و تعطیل حکم را دارد. اگر ولی امر مرتکب خلاف شرع و تحریف آموزه‌های دین شد تکلیف چیست. آیا همان‌گونه که اهل سنت معتقدند باید اطاعت بی چون و چرا داشت و در برابر ظلم و جور او سکوت کرد یا نه بلکه باید علیه او اعتراض، مبارزه و در نهایت علیه او خروج کرد. اهمیت این مسئله از آن جهت است که مقوله احکام حکومتی مقدمه بسیاری از مباحث در فقه سیاسی حکومتی به‌شمار می‌رود که هم در فقه شیعه و هم در فقه اهل سنت بسیار مورد توجه واقع شده است. منظور از احکام حکومتی در فقه شیعه، اداره درست جامعه اسلامی، تأمین مصالح اجتماعی و اجرای حدود الهی، از جانب ولی امر است و در فقه اهل سنت مصلحت در احکام حکومتی در قالب‌های مختلف استصلاح، قیاس، استحصان و سد ذرایع آمده است. در اجرای احکام حکومتی، عنصر مصلحت در کنار قاعده

«حفظ نظام» مطرح می‌شود و مصلحت، حقیقتی مترتب بر فعل مشروع است که در صورت انجام آن فعل، فاعل به آن حقیقت متصف و در نتیجه به «حفظ نظام» نایل می‌شود، از این رو تدبیر ولی امر در جهت مصلحت و حفظ نظام بسیار حائز اهمیت است. در نوشتار پیش رو آنچه به آن پرداخته خواهد شد آن است که حقیقت معنایی حکم حکومتی چیست؟ تدبیر ولایی یا احکام حکومتی ولی امر چه جایگاهی دارد؟ آیا از منظر فریقین هر کسی می‌تواند ولایت امری جامعه را به عهده گیرد یا نه بلکه باید از شرایط تعریف شده‌ای برخوردار باشد؟ از منظر فریقین گستره تدبیر و حکم حکومتی ولی امر تا کجاست؟ آیا ولی امر می‌تواند حکمی را تغییر، تعطیل بلکه تبدیل کند؟

مفهوم ولی امر

اصطلاح ولی امر، امام اعظم و یا امامت کبری، از جمله الفاظ مشترکی است که از سوی مذاهب در مورد امام یا ولی امر و حاکم مسلمین به کار رفته است (ابن عابدین، ۱۴۳۱ق، ۲/۲۴۰؛ خطیب شریینی، بی تا، ۴/۳۶۲). اهل سنت بر این باورند که برای انعقاد ولایت امری، لازم است شخص امام از ویژگیهایی برخوردار باشد.

ماوردی می‌نویسد: برای اینکه شخصی شایسته خلافت باشد باید هفت شرط در او جمع باشد: ۱. عدالت با همه شرایط آن؛ ۲. علم تا درجه اجتهاد؛ ۳. سلامت حواس؛ ۴. سلامت بدن؛ ۵. رأی و بینشی که به واسطه آن مصالح جامعه را حفظ و سیاست مردم را اداره نمود؛ ۶. شجاعت؛ ۷. شرافت نسبی یعنی از طایفه قریش بوده باشد. آنچه قابل ذکر است اینکه برخی از فقهای سنی از جمله ابن حنبل، شافعی و ابوحنیفه شرط عدالت را لازم نمی‌دانند (ماوردی، ۱۴۰۶ق، ۱۴۲).

شرایطی که اهل سنت برای ولایت امری منظور داشته‌اند باعث شده است که عده‌ای حکومت را فاقد هرگونه قداست معنوی و صرفاً وی را فردی جهت حمل امانت زمامداری تصور کنند. به عنوان مثال نبهان می‌نویسد: با دقت و تتبع در نظریه خلافت از ابتدای شکل‌گیری آن تا امویین و سپس خلفای عباسی هیچ‌گونه واژه‌ای که نشان‌دهنده قداست برای خلفا باشد نمی‌یابیم، بنابراین خلافت فاقد منشأ الهی است و تنها عقدی است از سوی مردم (نبهان، بی تا، ۱۴۲).

ماوردی بر این باور بود که ولی امر باید به مسائلی اهتمام ورزد، از این رو در مورد وظایف او می‌نویسد: حفظ دین بر اساس اصول مستقر که در مورد اجماع مسلمین است و جلوگیری از هرگونه بدعت و گمراهی، رسیدگی به اختلافات و رفع خصومات به منظور اجرای عدل و جلوگیری از تجاوز ظالم به مظلوم، حمایت از جان، مال و عرض مسلمین تا اینکه مردم در امنیت زندگی کنند، اقامه حدود برای حفظ حرمت احکام الهی، حراست و پاسداری از مرزهای کشور مسلمین، جهاد با معاندین اسلام تا ای که یا اسلام را بپذیرد یا ای که در زمره اهل ذمه داخل شود، گردآوری غنایم و فیه و صدقات، توزیع به موقع بیت‌المال، نصب کارگزاران و گماشتگان آزموده و شایسته و البته مباشرت و نظارت شخصی در امور عامه (ماوردی، ۱۴۰۶ق، ۱۴۲).

شیعه بر این باور است که ولی امر و امام کسی می‌تواند باشد که در جهات گوناگون اعم از «کمالی، عملی، فضلی، قُربی، فضلِ نفسی و اخلاقی» از تمامی افراد بشر برتر باشد و به عبارت دیگر امام باید «عالم‌ترین، عادل‌ترین، کامل‌ترین، زاهدترین، شجاع‌ترین، حلیم‌ترین و سخی‌ترین مردم باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۰۶). تدبیر ولایی یا حکم ولایی حکومتی از این دیدگاه عبارت است از: امر و نهی که حاکم جامعه اسلامی به عنوان ولی امر مسلمانان صادر می‌کند. آنچه روشن است بدون شک، زمام تشریح احکام شرع تنها در دست خداوند است؛ زیرا تنها او عالم به مصالح و مفاسد است. این امر (حقیقت تشریح) با توجه به روایات متعدد، برای پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ نیز ثابت است (محقق حلی، بی‌تا، ۱۷۳؛ طباطبایی، ۱۳۵۴ش، ۶۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۰۰/۴۰).

همه فقهای امامیه بر این نظر معتقدند که فقیه شأن تشریح ندارد؛ در واقع موظف است به عنوان فقیه، احکام شرع را از منابع آن استخراج و استنباط کند و به عنوان قاضی در موارد اختلاف و نزاع، طبق احکام شرع، انشاء حکم نماید و به عنوان ولی امر مسلمانان - بنابر قول به ثبوت چنین ولایتی برای فقیه در عصر غیبت - احکام شرع، اعم از احکام اولی و ثانوی را در راستای اصلاح و ساماندهی نظام در سطح جامعه اجرا کند و در موارد تراحم بین دو حکم - که امکان اجرای همزمان هر دو فراهم نیست - با توجه به قاعده اهم و مهم و لحاظ کردن مصالح مسلمانان با عنایت به شرایط زمانی و مکانی و رایزنی با اندیشمندان و صاحب‌نظران، حکم به تقدیم یکی (اهم) بر دیگری (مهم) کرده و اجرای آن را به‌طور موقت

متوقف و تعطیل نماید. بنابر این، حکم ولایی هم‌چون حکم قضایی در طول احکام شرع است نه در عرض آن، بدین معنا که از قلمرو احکام شریعت خارج نیست. تفاوت حکم و تدبیر ولایی با حکم قضایی از این دیدگاه چیست؟ ابتدا تفاوت آن با فتوا و حکم قضایی را مطرح می‌کنیم. فتوا عبارت است از اخبار فقیه از حکم ثابت در شرع مقدس و حکم قضایی عبارت است از انشاء حکم جزئی منطبق با احکام شرع برای فیصله- دادن به نزاعها و اختلافها و احقاق حقوق افراد؛ در حالی که حکم ولایی (تحت عنوان ولایت فقیه یا حاکمیت در اسلام) عبارت است از انشاء حکم درباره آنچه به مصالح عمومی مسلمانان- اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی- مربوط می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق، ۵۱۱).

اطاعت از فرامین حاکم جامعه اسلامی و گستره تدبیر ولایی از منظر فریقین

تدبیر ولایی در واقع تصمیمات و مصلحتی هست که ولی امر در چارچوب شرع برای حفظ و مدیریت جامعه اسلامی اخذ می‌کند، از این رو ضرورت وجود ولی امر در جامعه اسلامی از سوی فقیهان مذاهب امری بدیهی است.

اهمیت مسئله تدبیر ولایی در گرو ضرورت برقراری نظام اسلامی و ولایت امری ولی امر است. اگر ضرورت حاکمیت تبیین شود بالتبع لزوم تدبیر ولایی روشن خواهد شد. فریقین درباره وجوب حاکمیت و ولایت امری بر این باورند که مسئله ولایت امری، مستنبط از قرآن، سنت و اجماع است. آنان با استناد به آیاتی از جمله آیه: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم. (بقره، ۳۰) و آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت هستند] اطاعت کنید» (نساء، ۵۹) و بسیاری از آیات حدود، قصاص، امر به معروف و نهی- از منکر، ضرورت این امر مهم را بیان داشته‌اند (ابن جماعه، ۱۴۰۸ق، ۴۸/۱-۴۶).

جماعت اهل سنت و علمای ایشان اطاعت از حاکم اسلامی را در قبول فرامین او می‌دانند؛ چرا که از دیدگاه ایشان ولی امر، نزد ما باید فاضل، عالم، عادل و اهل احسان و قادر بر قیام باشد (نمری، ۱۴۲۱ق، ۵/۱۶؛ شوکانی، بی‌تا، ۵۴۱/۱۱). علمای اهل سنت اجماع دارند بر اینکه اطاعت از ولی امر و تدبیر ولایی حاکم باید در جهت مصالح مسلمین باشد.

اشعری، مؤسس مذهب کلامی اشعری که اکثر شافعیان و مالکیان جهان اسلام در مساو کلامی پیرو او هستند، در پرهیز از قیام علیه ولی امر و لزوم تبعیت از او می‌گوید: چهل و پنجمین اجماع که علما بر آن اتفاق دارند اطاعت از حاکم و تدابیر او برای حفظ نظم در جامعه و جلوگیری از به‌هم‌ریختگی اصولی که منتهی به حفظ حکومت است می‌پردازد (اشعری، ۱۴۱۳ق، ۱۶۸).

از دلایل فوق به دست می‌آید که اهل سنت به‌طور مطلق از ولایت امر با هر رویکردی اطاعت‌پذیری محض دارند و از این رو تدبیر حکومتی حاکم نیز بر اطاعت از او نوعی وفاق به اصول کلی تبعیت از اوامر حاکم نیز مورد قبول جامعه اهل سنت است. تنها در صورتی با او مخالفت می‌ورزند که دچار کفر بواح (آشکار و جلی، یعنی کفر صریحی که قابلیت تأویل ندارد و کفر غیر صریح را خارج می‌کند) نشده باشد، از این رو اطاعت از حکم حکومتی حاکم که در جهت مصلحت جامعه صادر شود بر مسلمین واجب است.

شیعه با استناد به قرآن و روایات نیز معتقد است آنجا که اطاعت از امام و تدبیر ولایتی، حکم فرما باشد. فرمانها و دستورالعملهای جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی، که رهبری مشروع جامعه با توجه به حق رهبری - که از جانب خداوند متعال یا معصومان علیهم‌السلام به وی تفویض گردیده است - و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌کند. حال چه حکم حکومتی از مصادیق حکم اولی باشد و چه از مصادیق حکم ثانوی به‌شمار رود. آنچه مهم است تبعیت و اطاعت از حکم ولایتی حکومتی حاکم اسلامی باید همراه و همگام با حکومت و مشروعیت باشد، چرا که در جامعه شیعی همه چیز بر محور امامت و ولایت شکل می‌گیرد. در واقع مهم‌ترین گونه فقه سیاسی شیعه بر ضرورت حکومت و مشروعیت تأکید دارد (مظفر، ۱۴۲۶ق، ۲۷).

یا به تعبیر دیگر حکومت و نیابت در جامعه شیعی به عنوان اصلی‌ترین عامل رشد و کمال شناخته می‌شود. زمینه اطاعت و انقیاد «حکم حاکم» با مفاهیم متنوعی مواجه هستیم که بیانگر موافقت و مخالفت با آن است. به این معنا که حکم تکلیفی او باید تبعیت شود. چنان‌که حکم وضعی او نیز باید مبنای عمل قرار بگیرد؛ به عنوان مثال ضرورت «حکم حاکم» به‌مثابه ضرورت رعایت احکام و قوانین حکومتی توسط، مخاطب یا مخاطبان غیرمجتهد و مجتهد مورد تأکید است، میرزا محمد حسین آشتیانی در کتاب القضاء در این موارد می‌فرماید: احکام هر حاکم و مجتهدی باید مورد تأیید و امضای دیگر فقها قرار گیرد

و از دیدگاه خوبی اصل نفوذ «حکم حاکم» نزد کسانی که دایره نفوذ را نیز محدود می‌دانند، امری قابل پذیرش است (تبریزی، ۱۴۱۸ق، ج ۱/۴۱۹، نعیمیان، ۱۳۹۶ش، ۴/۳۴۰).

علاوه بر ادله نقلی بر وجوب امتثال حکم حکومتی، آیات مختلفی نیز بر لزوم اطاعت از احکام پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ و نواب خاص و عام آنها دلالت می‌کنند:

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا: ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت هستند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتن] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع‌دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.» (نساء، ۵۹)

۲- «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.» (آل عمران، ۱۳۲)

۳- «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: و از خدا اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید، و اگر روی برگردانید [بدانید که] بر عهده پیامبر فقط رساندن آشکار [پیام وحی] است.» (تغابن، ۱۲)

۴- «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ: و از خدا و پیامبرش فرمان برید، و با یکدیگر نزاع و اختلاف مکنید، که سست و بد دل می شوید، و قدرت و شوکتتان از میان می‌رود و شکیبایی ورزید؛ زیرا خدا با شکیبایان است.» (انفال، ۴۶)

دلیل عقلی بر «وجوب امتثال احکام حکومتی» وجوب امتثال اطاعت از احکام ولایی و قوانین حکومتی امری است که عقل می‌تواند ضرورت آن را دریابد. بیان این ضرورت را می‌توان به صورت زیر تقریر کرد: از منظر عقل و عقلا، تأمین مصالح اساسی جامعه و دفع مضار از آن امری ضروری است و هم‌چنین مقتضی حفظ نظم و نظام جامعه است؛ به این معنا که در تلقی عقل و عقلا مقتضی برخورداری زمامدار جامعه به عنوان حفظ نظم و نظام آن از حق صدور امر و نهی در جامعه و جعل قوانین است. از این رو برخورداری زمامداران از حق صدور احکام حکومتی بدون ضرورت اطاعت از این احکام، امری لغو خواهد بود و

به فروپاشی نظم و نظام جامعه و رواج هرج و مرج خواهد انجامید، از این رو به حکم عقل امتثال احکام و قوانین حکومتی امری ضروری واجب است.

جایگاه نقش تدبیری ولایی و نسبت آن با مقوله اجتهاد از منظر فریقین

در مجموع از دیدگاه اهل تسنن این نسبت مقتضی آن است که آنان تحلیل خاصی از به-کارگیری مقوله تدبیر امور جامعه از سوی پیامبر ﷺ مطرح می‌کنند. در واقع در این زمینه سه مقوله را از یکدیگر تفکیک می‌کنند: الف) در این تلقی، ادعای بخشی از این تدبیر ولایی آن حضرت، به فهم متن قرآن و سخنان خدای متعال باز می‌گردد؛ ب) بخش دیگری از تدبیر امور از سوی آن حضرت، به تشریح نسبت به امور غیر منصوص مربوط می‌شود؛ ج) بخشی دیگر نیز به تطبیق احکام کلی شرعی بازمی‌گردد (مبارک، ۱۹۷۷م، ۹۰). از این رو مفهوم تدبیر ولایی و اطاعت از حکم حاکم نزد علمای اهل تسنن، شامل سازوکارهای صدور احکام حکومتی نیز هست (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۳/۳۳۳-۳۳۰؛ ابن عربی، بی تا، ۱۷۶۹/۴).

در عرف سیاسی علمی اهل تسنن، مقوله اجتهاد در میانه استنباط و تشریح تدبیری-سیاسی قرار گرفته است و در آسیاب فرآیند تاریخی، توانسته است بسیاری از تلقیها و تصمیمهای تدبیری-سیاسی را در قالب مقوله تدبیر ولایی و حکومتی به نمایش گذارد (سبحانی، ۱۴۱۵ق، ۳۳۵).

تاریخ تکوین نظام سیاسی موسوم به خلافت اسلامی، مقتضی ضرورت بهره‌مندی و بهره‌گیری از همه پشتوانه‌های دینی و عرفی برای تدبیر جامعه بوده است. تدبیر سیاسی جامعه نیز مقتضی به‌کارانداختن الزامهای حکومتی بوده است. از این رو، نیازهای عملی در دو قالب «اجتهاد صحابه» یا «فرمان خلیفه» الزامات حکومتی را پشتیبانی نظری و عملی کرده است. به تعبیر دیگر، توجیه بسیاری از تصمیمهای سیاسی که نمی‌توانست به آموزه‌های دینی مستند شود، بر یکی یا هر دو عنصر مزبور تکیه یافت (محمود، ۱۹۹۲م، ۱۱۰-۱۰۰).

نسبت تدبیر ولایی و مقوله اجتهاد در تلقی شیعی مقوله‌ای مهم است و تحلیل آن اهمیت وافری به عنوان یکی از ابعاد مهم «مبانی و اصول فقه حکومتی» دارد، چرا که نوع نگاه شیعه در باره نسبت تدبیر ولایی یا مقوله اجتهاد مقتضی تأمل در مسائل گوناگون است. اصلی‌ترین نکته در این میان این است که فقه شیعه و فقه اهل سنت تفاوتی اساسی دارند، چرا که در ترسیم مناسبات میان اجتهاد استنباطی و اجتهاد تدبیری تطبیقی یا اجتهاد تدبیری

ولایی نقش آفرین است. فقه اهل تسنن در وضعیتی که برای تشریح ولایت از جانب پیامبر ﷺ برای پس از خود مستندی سراغ ندارد. در واقع ولایت خلفا و زمامداران جامعه را بر تلقیهای عرفی و شبه عرفی استوار کرده است. در فقه شیعه با این دیدگاه روبه‌رو هستیم که متکی به ولایت ائمه اطهار ﷺ و پس از آن ولایت نیابتی نواب خاص و عام آنهاست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰/۱۰۰؛ طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۸۹ش، ۲۹۳؛ خمینی، ۱۳۷۱ش، ۱۷۱).

در مسئله «تدبیر ولایی و مقوله اجتهاد» لازم است که بدانیم شأن و جایگاه «حکم قطعی عقل» در زمینه «استنباط» و «تدبیر» چیست و چه کاربردی در مباحث فقه حکومتی دارد نیز بسیار حائز اهمیت است. رویکرد اهل تسنن و شیعه در این مسئله به این صورت است که: اهل-تسنن با تکیه بر منابع ظن آور، مجال گسترده‌ای برای فراورده‌های عقل مستقل از نوع ظن آور آن قائل هستند. از نظر شیعه عقلانیت اصولی و فقهی مقتضی آن است که به‌رغم پذیرش احکام عقل مستقل، دایره عقل‌ورزی را در مقام کشف احکام الهی محدود به احکام قطعی عقل می‌داند. با این توضیح که ولی امر در به‌کارانداختن «اجتهاد تدبیری ولایی» می‌تواند از عقل مستقل قطعی برای تشخیص مصادیق احکام الهی و شناخت مصادیق اهم و مهم بهره‌گیرد. در این صورت، توانمندی عقل مستقل در راستای تطبیق و امتثال احکام الهی به‌کار گرفته شده است. برای روشن‌شدن این تحلیل نیز لازم است این اشاره را داشته باشیم که یکایک مکلفان، برای تطبیق احکام الهی می‌توانند از عقل مستقل خویش در امور خصوصی بهره‌گیرند. اما به‌کاراندازی آن در حوزه عمومی نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد، چرا که تشخیص هریک از مکلفان ممکن است با دیگری تفاوت پیدا کند و تبعیت از تشخیصهای متفاوت آنان می‌تواند به نابسامانی و متزلزل‌شدن امور عمومی جامعه منتهی شود (مؤمن، ۱۳۸۴ش، ۳۱۴-۳۱۳). بنابراین موضوع و حکم مزبور از دایره اختیارات حاکم و کارگزاران او خارج است؛ مگر آنکه، موضوع مزبور در شرایط و حالاتی واقع شود که مقتضی تغییر موضوع و ورود آن به «عرصه امور عمومی» شود. در این صورت دخالت ولی امر و کارگزاران او دیگر به‌منزله ورود به «عرصه امور خصوصی» نخواهد بود. در نتیجه امتثال و تطبیق احکام الهی در عرصه امور عمومی است و احکام ولایی کلی یا موردی نقش وساطت را برای تطبیق مزبور در حوزه امور عمومی انجام می‌دهند. حال آنکه در امور خصوصی نیاز به چنین وساطت نیست و هریک از مکلفان بدون هیچ واسطه‌ای تشخیص

خود را در امتثال و انجام احکام الهی عهده‌دار خواهند بود (خمینی، ۱۳۷۹، ۴۷۷/۲؛ آذری قمی، ۱۳۷۲، ش، ۱۹۷).

معمولاً احکام کلی الهی به نحو قضیه حقیقه بیان می‌شوند و تغییرات موضوعی می‌توانند از طریق ترکیب چند قضیه حقیقه و بیان ترکیب آنها با زبان قضایای شرطیه، پوشش داده شوند. این احکام الهی از طریق «اجتهاد استنباطی» کشف و در اختیار مکلفان قرار می‌گیرند. جعل قوانین کلی حکومتی یا انشاء و صدور احکام موردی ولایی می‌تواند پوشش‌دهنده بخشی از تغییر در موضوعات باشد. بنابراین یکی از نکات که به نسبت سنجی «تدبیر ولایی» با «مقوله اجتهاد استنباطی» گره می‌خورد، نحوه تطبیق احکام کلی بر مصادیق متغیر است. به تعبیر دیگر در تطبیق احکام کلی بر مصادیق متغیر در دایره امور اجتماعی سیاسی نیازمند نقش‌آفرینی احکام ولایی یا حکومتی است و نقش احکام ولایی حکومتی یعنی تمیز امتثال و تطبیق احکام الهی در عرصه امور خصوصی از امتثال و تطبیق احکام الهی در عرصه امور اجتماعی در این زمینه روشن است (مؤمن، ۱۳۸۴، ش، ۵۶؛ سبحانی، ۱۴۲۳، ق، ۴۲۹/۳). در ذهنیت دینی و رسمی اهل تسنن، مدار تصمیم‌گیری سیاسی بر تدبیر جامعه بر اساس مصالح دنیوی و اخروی است و منابع اصلی شامل قرآن، سنت، اجماع و قیاس را عمدتاً بیان‌کننده احکام ثابت دانسته و منابع تبعی‌ای را که بر مدار مصلحت می‌چرخند، در خدمت تشخیص اجتهادی قوانین و احکام متغیر می‌دانند. از این رو، احکام حکومتی در نگاه اهل تسنن ارتباط خاصی با مقوله اجتهاد می‌یابد؛ به‌ویژه اگر محصول منابع ظنی‌ای مانند استصلاح، سد ذرایع، فتح ذرایع و... که تبیین‌کننده مصلحت‌های دنیوی و اخروی هستند، احکام شرعی تلقی شود (زلمی، ۱۹۷۸، م، ۲۲۲؛ شاطبی، ۱۹۹۵، م، ۱۹۸/۴). ظنی بودن این منابع مقتضی آن است که دستاوردهای آن چندان قابل تکیه نبوده و مقتضی ارائه احکام متنوع از جانب ذوق‌های متفاوت باشد (مجاهد، ۱۳۹۶، ق، ۶۵۸). در این تلقی، موضوعات متغیر شرعی نیازمند احکامی هستند که باید با تکیه بر منابع تبعی و با اجتهاد بر اساس موازنه مصالح و مفاسد، شناخته شوند و مبنای عمل حکومت و زمامداران قرار گیرند.

تعبیر حکم حکومتی از نگاه مذاهب اسلامی

حکم حکومتی از جمله احکام موجود در فقه سیاسی مذاهب است که از آن با تعبیرات گوناگونی هم‌چون «حکم الحاکم، احکام السلطانیة، ما رآه الوالی، ما رآه الامام» یاد می‌شود

(نیکی ملکی، ۱۳۹۳ش، ۴۱۳). جمعی از دانشمندان اهل سنت در مورد «ما لا نصّ فیه» یعنی جایی که حکم الزامی از طرف شارع وارد نگشته است، اجازه قانونگذاری به فقیه داده‌اند و چنین احکامی را در ردیف احکام اولیه شمرده‌اند و بنا به عقیده تصویب، آن را حکم خدا می‌دانند. تعریفهایی که فریقین از حکم حکومتی ارائه داده‌اند به قرار ذیل است: حکم حکومتی عبارت است از دستورات و مقرراتی که از حاکم جامعه اسلامی به لحاظ تصدی منصب اجرا و اداره، صادر می‌شود. «اجرای احکام شرع» و «اداره امور جامعه» دو وظیفه اصلی حاکم و ولی جامعه اسلامی است (ابن خلدون، ۱۳۶۲ش، ۳۶۶).

در تعریف دیگر آمده است: حکم حکومتی عبارت است از فرمان حاکم بر عمل کردن به حکم شرعی تکلیفی یا عمل به حکم وضعی یا عمل به موضوع آن دو در مورد خاص (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۰۰/۴۰).

از دیدگاه شیعه مهم‌ترین بحث مشروعیت تقنین ولایی و صدور حکم حکومتی عبارت است از فرمانها و دستورالعملهای جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی، که رهبری مشروع جامعه با توجه به حق رهبری (که از جانب خداوند متعال یا معصومان علیهم‌السلام به وی تفویض گردیده است) و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌کنند. آنجا که بین حکم ولایی حکومتی و فتوا تراحم وجود داشته باشد، حکم ولایی حکومتی بر فتوا برتری و تقدم دارد. هم‌چنین می‌توان برای حکم ولایی، شرطی را در نظر گرفت؛ در صدور حکم حکومتی باید مصلحت عمومی رعایت شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳ش، ۳۳۷-۳۳۶؛ مظاهری، ۱۳۷۴ش، ۳۳۴؛ موسوی خلیلی، ۱۴۲۲ق، ۲۳۷).

آنچه از نگاه اهل سنت نیز در این باب مطرح است، بر این مفاهیم اشاره دارد. در تجربه فقهی و اصولی اهل تسنن، معمولاً آراء فقهی و سیاسی خلفا از سنخ اجتهاد محسوب می‌شوند، بی‌آنکه لزوماً آنها احکام حکومتی نامیده شوند. اهل سنت منابع فقهی را به دو گروه منابع اصلی (قرآن، سنت، اجماع، قیاس) و تبعی (استحسان، استصلاح، تمسک به مصالح مرسله، سد ذرایع، فتح ذرایع، عرف و...) تقسیم می‌کنند که این منابع استنباط از شرع است و در این میان این منابع تبعی هستند که می‌توانند ارتباط وثیقی با مقوله تقنین حکومتی پیدا کنند تا بتوانند نیازهای نوشونده و حکم موضوعات متغیر را به دست آورد (مجاهد، ۱۲۹۶ق، ۶۵۸؛ زلمی، ۱۹۷۸م، ۲۲۲؛ شاطبی، ۱۹۹۵م، ۱۹۸/۴).

احکام سلطانیه نزد اهل سنت

شامل قضایای حقیقیه و سیاسات شرعیه جاری در حکمرانی اعم از عزل، نصب و دیگر تدابیر کلی و جزئی حکومتی است. در هر حال بخشی از مسئله الزام‌آوری اوامر حاکم به این برمی‌گردد که بنا بر فقه سیاسی اهل تسنن، اطاعت از حاکم و ولی امر واجب است. این مسئله درباره همه اوامر و نواهی است که بر خلاف احکام الهی نباشد (عثمان، ۱۹۷۵م، ۳۶۴-۳۶۳). این ضرورت بنا بر تلقی اهل تسنن مبنی بر عدم ورود نص شرعی درباره بسیاری از موارد و برخورداری ولی امر از حق تشریح در این زمینه پررنگ است. در چنین تلقی‌ای حکم حاکم در مواردی نافذ دانسته شده است که نصی در آنها وارد نشده یا نصی وجود دارد، اما نسبت به ورودش یا دلالتش اختلاف است. شرعی بودن محتوای این اوامر برآمده از لزوم رعایت قواعد کلی شرعی و رعایت مبادی عام اسلامی خواهد بود (محمود، ۱۹۹۲م، ۱۱۰-۱۰۰). بخش دیگری از مسئله الزام‌آوری احکام قوانین حکومتی به محتوای آنها باز می‌گردد.

از نظر اهل تسنن اجتهاد متولی استنباط احکامی است که درباره آنها نصی وارد نشده است. چنان‌که درباره مواردی که نصی وجود نداشته باشد، دو کار انجام می‌گیرد. اگر بتوان حکم آنها را از طریق قیاس با حکم موارد دیگر به دست آورد، این راه پیموده می‌شود. در غیر این صورت تلاش می‌شود که حکم آنها را از طریق دیگر راهها و از منابع دیگری تحصیل شود که برخوردار از مشروعیت شرعی تلقی می‌شوند (عثمان، ۱۹۷۵م، ۳۶۹-۳۷۱). در واقع اجتهاد سازوکاری است که بنا بر تلقی بسیاری از اهل تسنن باید در خدمت تشریح و در چارچوب ضوابط خاصی در حوزه فقدان نص به کار انداخته شود (مودودی، ۱۹۷۷م، ۱۵۱-۱۴۵). بنابراین مشروعیت احکام حاکم در این حوزه در تلقی آنان برجستگی یافته است (مبارک، ۱۹۷۷م، ۱۲۵). اما در نسبت اجتهاد و احکام حاکم در این حوزه و فرض عدم برخورداری حاکم از توان اجتهاد نیز بیان دیگری را ارائه می‌دهند. برای رفع این مشکل نظری در فضای کنونی و در تناقض با تأکید بر حق مزبور برای حاکم، راهکارهایی مانند ارجاع به هیئت فقها مورد توجه قرار گرفته است (همان، ۱۰۵). در این میان با اموری چون لزوم تبعیت از اجماع در فقدان نص و نقش‌آفرینی مصلحت در فقدان نص و... مواجه خواهند بود که در برخی از تلقیهای معاصر در زمره قانونگذاری و تشریحات عادی تلقی شده است.

مودودی با توسعه موارد اجماع به «تأویل نص»، «قیاس»، «اجتهاد»، «اجماع بر مصلحت»، «اتفاق اکثریت»، امکان عرفی شدن از امور را فراهم آورده است، چنانکه اجماع یا اکثریت اهالی حل و عقد یک کشور را برای دیگر کشورها الزام آور دانسته است (مودودی، ۱۹۷۷م، ۱۸۵-۱۸۳). او مفهوم «مصلحت» را که اجماع نیز بر آن شود را به تبعیت از شاطبی، مشروط به «سازگاری با مقاصد شرع»، «پذیرش عقلی» و «بازگشت به امر ضروری و رفع حرج لازم در دین» دانسته است (همان، ۱۸۵).

نقش مصلحت از نگاه اهل سنت

برخورداری از حق صدور حکم و جعل قانون در صورت فقدان نص اهمیت کلیدی در نسبت میان اجتهاد استنباطی و تدبیر ولایی جامعه دارد. در واقع مصلحت مقوله‌ای بسیار کاربردی است که در اجتهاد سنی در حوزه فقدان نص به کار افتاده است. برجسته شدن مصلحت به مثابه دلیل شرعی در عرصه معاملات و عادات - به ویژه در تلقی طوفی (م ۷۱۶ق) - اهمیت چشم‌گیری در این زمینه دارد که تا حدودی تجویزگر عبور از نصوص دینی بوده است یا دست‌کم توانسته به این امر دامن بزند (عالیه، ۱۴۱۹ق، ۴۳). بنابراین تصمیم‌گیرهای مبتنی بر مصلحت در جایی که «دلیل جزئی» نیز به دست نیاید، از چنان اهمیتی برخوردار است که در تعریف ابن‌نجیم مصری در کتاب از سیاست شرعی خود نشان داده است. او سیاست شرعی را بدین صورت تعریف کرده است: «انجام کاری توسط حاکم بنا بر مصلحتی که می‌بیند، هر چند نسبت به آن «دلیل جزئی» وارد نشده باشد» (محمود، ۱۹۹۲م، ۸۷).

سؤال اصلی در اینجا آن است که چه عواملی دست به دست هم می‌دهند که ولی امر یا حاکم اسلامی، اقدام به تغییر حکم می‌کند. به‌طور کلی تغییر یافتن حکم از منظر اهل سنت، به علل گوناگون وابسته است. محقق حلی در بحث تجویز نسخ گفته است: احکام شرعی تابع مصالح است و مصالح با تغییر زمان و تفاوت مکلفین تغییر می‌کند. بنابراین ممکن است حکمی خاص برای گروهی در زمان مصلحت داشته باشد و در نتیجه به انجام آن امر شده باشند و برای گروهی و در زمانی دیگر مفسده داشته باشد، در نتیجه از انجام آن نهی شوند (محقق حلی، بی تا، ۱۷۳).

یوسف قرضاوی از متفکرین اهل سنت درباره نقش زمان در تغییر حکم می‌نویسد و در جای دیگر درباره تأثیر مکان در تغییر حکم می‌نویسد. گاهی دلیل تغییر احکام مرتبط با

تغییر مکان هست، مانند: تفاوت احکام دارالحرب با دارالاسلام (قرضاوی، ۲۰۰۱م، ۱۳۱/۸).

تغییر شرایط

حاکم نیشابوری از دیگر علل تغییر حکم را تغییر شرایط ذکر می‌کند و در همین باره می‌گوید: گاهی سبب تغییر حکم، تغییر شرایط است؛ مانند: نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه به حمل سلاح در مکه و تغییر حکم و امر به ایشان به حمل سلاح در مدینه (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ۷۶-۷۷/۲).

محقق اردبیلی نیز می‌نگارد: هیچ حکمی کلیت ندارد، زیرا روشن است که احکام به اعتبار خصوصیات، اوضاع، احوال، زمانها، مکانها و اشخاص مختلف تغییر می‌کنند و امتیاز عالمان و فقیهان از دیگران به‌واسطه استخراج همین اختلافات و انطباق آن بر مصادیقی که از شرع مقدس گرفته می‌شود (مقدس اردبیلی، بی تا، ۴۳۶/۳).

گاهی نیز تغییر حکم به شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برمی‌گردد؛ مانند: استطاعت در حج؛ که امروزه به دلیل شرایط حمل و نقل، هزینه‌های جانبی مانند حمل و نقل و جواز ورود به حجاز و... اثرگذار است (قرضاوی، ۱۳۸۹ش، ۱۲۴).

ضوابط عمومی صدور حکم حکومتی

فقیه با استفاده از قواعد کلی فقه و نهایتاً با استناد به دلیل عقلی، «احکام حکومتی» را بر اساس مصالح و مفاسد اجتماع صادر می‌کند. البته نه با هر عقلی که افراد، ادعای داشتن آن را دارند، بلکه عقلی که در پیشگاه الهی قابل احتجاج و استناد باشد.

ضوابط عمومی برای صدور «احکام حکومتی»، برخوردار از تناسب با احکام شرعی، برخوردار از تناسب با اهداف شریعت، رعایت مصالح عمومی و... تدبیر جامعه و نظام اسلامی نیازمند به‌کاراندازی اختیارات ولایی است؛ چه آنکه تدبیر جامعه و نظام اسلامی، وظیفه و مسئولیتی دینی است که بر دوش ولی امر و نظام تحت سرپرستی و ریاست وی سنگینی می‌کند. ایفای این مسئولیت دینی، مقتضی به‌کاراندازی اختیاراتی است که شارع مقدس برای حسن تدبیر جامعه و نظام اسلامی به او اعطا کرده است. به عنوان مثال وجود ضرورت یا مصلحت تقدم‌پذیر، اکتفا به مقدار ضرورت و مصلحت الزام‌آور، تقدیم اهم بر مهم

در تزامن و... علاوه بر ضوابط فوق، به ملاکهایی نیز در گستره نظام سیاسی می‌توان اشاره کرد که بر اساس آن، هرگاه تصمیمها و اعمال مبتنی بر مصلحت در گرو زمان‌شناسی و مکان‌شناسی دقیق قرار گرفته و بر دوراندیشی و همه‌جانبه‌نگری استوار باشد، با غایت‌مداری و دوراندیشی همراه بوده و مصلحت جامعه و نظام سیاسی را بر مصلحت افراد مقدم دارد و حاکم اسلامی نیز فرآیند تصمیم‌سازی و مصلحت‌اندیشی را بر محور مشورت با صاحبان خرد، اندیشه و تخصص قرار داده و مقتضای مشورت را سرلوحه تصمیمهای خویش قرار دهد. به‌طور کلی از نظر تفکر شیعه، «احکام حکومتی» را عبارت از انشائات یا مصوباتی از جانب حاکم مشروع می‌داند که به صورت عزل و نصبهای جزئی، فرمانهای خاص، دستور اجرای احکام اولیه و ثانویه و یا وضع قوانین مورد نیاز با عنایت به مصلحت جامعه اسلامی در زمینه‌های گوناگون، اعمال می‌گردد.

مفهوم «رخص» در میان اهل تسنن دست‌کم به بخشی از احکام اشاره می‌کند که در عرف متأخر فقه و اصول فقه شیعی به عنوان احکام ثانویه شناخته می‌شود، چنان‌که به‌روشنی بحث درباره اموری مانند لاضرر و حرج نیز مورد بحث آنان قرار دارد. اما ظرافت و وسعتی که در مباحث اصولی شیعه دیده می‌شود، در بسیاری از مباحث آنان دیده نمی‌شود (کلاتری، ۱۳۷۸ ش، ۳۰). لازم به ذکر است عدم به‌کارگیری دو مفهوم احکام اولیه و ثانویه، بدان معنا نیست که مصادیق آنها یا محتوای تقسیم به‌طور کلی از چشم‌انداز آنها به دور بوده است، اما بی‌تردید این تفاوت مشرب اقتضاعاتی دارد که نیازمند پژوهش مستقل دیگری است.

در کنار فقه و مقوله اجتهاد از دیدگاه اهل سنت، شناخت جایگاه سیاست شرعیه از نظر ایشان نیز بسیار حائز اهمیت است. آثاری هم‌چون کتاب *السیاسة الشرعية* ابن تیمیه و یا *الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة* ابن‌قیم جوزیه غالباً موضوعات و مسائل فقه را در کنار مسائل سیاست الشرعیة مطرح می‌کنند (ابن‌قیم جوزیه، ۱۴۲۳ق، ۱۰۰). در واقع سیاست الشرعیة به احکامی اشاره دارد که حکم صریحی در شریعت ندارد و فقیه می‌تواند این احکام را بر اساس مصلحت و منافع جامعه مسلمین جعل و اعتبار کند، چرا که از این نظر تمام احکام بر پایه مصلحت جاری می‌شوند. به عنوان مثال شاطبی می‌گوید: شارع احکام را آنجا که مصلحت باشد جایز دانسته است (شاطبی، ۱۹۷۷م، ۴/۱۴۰). محمصانی در *المجتهدون فی القضاء* نیز می‌نویسد: احکامی که براساس اجتهاد قرار دارد با تحول زمان و مکان و احوال متحول می‌شوند (محمصانی، ۱۹۸۰م، ۲۹) و یا از نگاه زرقاء: احکام شرعی

با اختلاف زمان که باعث تبدل موضوعات شوند تغییر پیدا می‌کند و احکام بر اساس مصلحت جاری می‌شوند (زرقاء، ۱۳۸۳ق، ۹۲۴/۲).

نمر در کتاب الاجتهاد نیز به این مهم اشاره دارد که ضرورت دین و مسلمات فقه را همیشه و در هر جا باید نگه داشت و مصلحت‌اندیشی و رعایت عرف و عادات تنها بدانجا اعتبار دارد که اصلی از این اصول را زیر پا نگذارد (نمر، ۱۹۸۷م، ۱۳۸-۱۳۱). بنابراین اصول سیاست شرعیه جدای از مسائل فقهی نیست از این رو احکام صادره از فقها نیز در سمت و سویی واحد قابل مشاهده است.

چه بسا در نگاه ابتدایی به نظر رسد که اختیارات ولایی حاکم در صدور حکم حکومتی، به تطبیق احکام کلی شرعی بر موارد خارجی و عینی باز می‌گردد و اجتهاد متکی بر منابع اصلی یا تبعی، متکفل استنباط آن احکام کلی است (پرور، ۱۳۹۱ش، ۱۶۹) و بنابراین نیاز به حق ولایی برای ترجیح احکام اضطراری بر احکام اولیه در امور حکومتی: بی‌تردید، بدون برخورداری از حق ولایت، نمی‌توان به صدور احکام ولایی مخالف احکام شرع دست یازید. به تعبیر دیگر، این امر به‌مثابه شرط لازم است. گو آنکه شرایط پر تغییر، مقتضی تکوین عناوین ثانویه فراوانی است که می‌توانند مقدم بر برخی از احکام اولیه شوند، اما این امر، تنها در حد شکل‌گیری مقتضی، تأثیرگذار خواهد بود و در امور حکومتی، تغییر شرایط، بدان معنا نیست که به خودی خود احکام جدیدی پدیدار شود، بلکه این احکام جدید، در حوزه امور عمومی، تنها در قالب انشاء حکم ولایی توسط حاکم، امکان تحقق خواهد یافت، اما آنچه از منظر شیعه در این امر مورد تأکید است مشروعیت و حجیت سخن و فرامین حاکم می‌باشد. چرا که انشاء حکم حکومتی از سوی حاکم اسلامی متوقف بر برخورداری او از حق ولایی برای تصرف در امور عمومی و صدور حکم ولایی است.

حکم حاکم جامعه اسلامی در مقایسه با احکام اولی و ثانوی ممکن است یکی از چند حالت زیر را داشته باشد:

الف) موضوع حکم حاکم عیناً یکی از احکام شرعی باشد؛ مانند اینکه به نماز یا روزه امر کند. چنین حکمی، حکم حکومتی نامیده نمی‌شود. وجوب اطاعت از آن هم در واقع ناشی از وجوب اطاعت حکم شرعی است و نه ناشی از حکم حاکم. امام امت ذیل آیه «اطیعوا الله...» فرموده است: «اطاعت اوامر الهی اطاعت خداوند است نه اطاعت رسول و

اولی الامر. به همین جهت اگر کسی به قصد اطاعت از رسول یا امام نماز بخواند، نمازش باطل است» (خمینی، ۱۳۷۱ش، ۴۷۷/۲).

ب) حکم حاکم در راستای اجرای احکام شرع باشد، اما موضوع آن عیناً موضوع احکام شرع نباشد، مثل دستور جمع‌آوری زکات و خمس.

ج) حکم حاکم در مقام اجرای قوانین عرفی - که خود یا نمایندگان وی وضع کرده - یا اداره امور کشور صادر شود و موضوع آن، از قبیل قسم پیشین نباشد.

د) حکم حاکم به تعطیلی موقت یکی از احکام شرع تعلق بگیرد، مثل اینکه به تعطیلی موقت حج حکم کند. هر سه قسم اخیر از مصادیق حکم حکومتی است.

حکم حکومتی، از مصادیق حکم اولی یا حکم ثانوی

در بین فقیهان و صاحب‌نظران سؤالی مطرح است که آیا احکام حکومتی قسمتی مستقل و جدای از احکام هست یا اینکه از احکام اولیه اسلام است، یا نه بلکه از احکام ثانویه به‌شمار می‌رود.

در این مورد ۴ دیدگاه وجود دارد که به هر کدام پرداخته می‌شود:

دیدگاه اول: حکم حکومتی، بخشی از احکام واقعیه در کنار احکام اولیه و ثانویه است. ولی امر، گاهی به دلیل تشخیص مصلحت تامه ملزمه، حکمی صادر می‌کند که از نظر قرآن و روایات، همان حکم خداوند است. احکامی که پیامبر اکرم ﷺ در صدر اسلام در مسائلی هم‌چون مصادره مال محترک صادر می‌کردند، در عصر حاضر نیز مبتلابه است و از مسائل تهدید اقتصادی جامعه به‌شمار رفته و حکم وی که از روی مصلحت ملزمه و مدیریت جامعه محسوب می‌شود، حکم الله تلقی شود. حکمی که در این شرایط استنباط می‌شود، حکمی واقعی و اولی خواهد بود. دلیل اینکه حکم حکومتی حکمی مستقل است و حکم ظاهری نیست چون در ظرف موضوع چنین حکمی، شک لحاظ نشده است. این حکم حکومتی، حکم واقعی ثانوی هم نخواهد بود، زیرا احکام ثانویه بر عناوینی هم‌چون ضرر و حرج مبتنی هستند. بر این اساس، حکم جواز خرید و فروش خون یا منی و یا دیگر نجاساتی که امروزه قابل استفاده هستند، حکم ظاهری و یا از باب ضرر و حرج نیست، بلکه مانند حکم قبلی آن مبنی بر این بود که این نجاسات منفعت قابل توجهی ندارند در حالی که حکم دوم، مبتنی بر تغییر موضوع است. به عبارت دیگر با توجه به تبدیل موضوع به موضوع

دیگر، می‌توان گفت که حرمت و جواز هر دو حکم شرعی واقعی هستند. ادله ولی امر هم به ما می‌گوید حکمی که ولی امر یا حاکم اسلامی صادر می‌کند، مجرا هست بلکه از این منظر، حکم حکومتی، ورای حکم اولی و ثانوی به معنای ولایت ولی امر است.

دیدگاه دوم: حکم یا احکام حکومتی، از مصادیق احکام ثانوی هست.

برخی از اندیشمندان قائل به احکام ثانوی بودن حکم حکومتی هستند و از این رو گفته‌اند: بخشی از معارف اسلام، مقررات و قوانینی هستند که در گذر زمان، به جهت بروز مصالح و مفاسدی، توسط ولی امر مسلمانان وضع می‌گردد. این دسته از احکام که به آنها احکام ثانویه می‌گویند، تا هنگامی که مصالح و موجبات و علل صدور آن باقی و پابرجا باشد و یا مفاسد و موانع برطرف نگردد، ثابت و پابرجاست و هر موقع اسباب آن برطرف شد، حکم هم برطرف می‌گردد؛ درست نظیر تحریم تنباکو.

دیدگاه سوم: برخی بر این عقیده‌اند که بین حکم حکومتی و احکام اولی و ثانوی، رابطه عموم و خصوص من وجه است.

دیدگاه چهارم: حکم حکومتی نه از احکام اولی است و نه از احکام ثانوی (کلاتری، ۱۳۷۴ش، ۱۱۲).

در ادامه به بیان تفاوت‌های حکم اولی با حکم حکومتی اشاره می‌شود تا روشن شود حکم حکومتی مصداق کدام یک است.

تفاوت حکم حکومتی با حکم اولی

حکم حکومتی با حکم اولی تفاوت‌هایی جدی دارد که به قرار ذیل است:

۱- اولین تفاوت از ناحیه مصالح و مفاسد جدیدالحدوثی‌اند که فلسفه صدور حکم هستند، زیرا در حکم حکومتی مصالح و مفاسد منظر حاکم و ولی امر مطرح است، اما برخی از مصالح و مفاسد در احکام اولی دایره مدار همان مصلحت یا مفاسد اولیه است. «هر چند حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال است، اما یک رشته احتیاجات متغیر وجود دارد که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته و به حسب مصلحت و تدابیر ولی امر، وضع و اجرا می‌شود و در بقا و زوال خود تابع مقتضیات زمانه‌اند» (طباطبایی، ۱۳۹۶ق، ۳۵-۲۵).

۲- تفاوت دیگر، در قلمرو زمان استمرار حکم و امکان تغییر و عدم تغییر (دوام و موقت) است، زیرا حکم اولی غیرقابل تغییر است، چون در احکام اولی، حکم به عنوانی تعلق گرفته

که در هر زمان و مکان وجود خارجی پیدا کند، مانند وجوب نماز که به عنوان انسان مکلف عاقل تعلق گرفته، اما حکم حکومتی که از جانب ولی امر صادر می‌شود قابل تغییر بوده و در بقا و زوال تابع مصلحت زمان هستند (نیکی ملکی، ۱۳۹۳ش، ۴۲۸).

۳- فرق دیگر نسبت به قلمرو اعتبار و مخاطبان است، چون حکم اولی در موارد اختلاف تنها بر مجتهدی که آن را استنباط کرده و بر مقلدان خویش حجت است، وجوب پیروی دارد، اما حکم حکومتی بر تمام مکلفان و مجتهدان دیگر به همراه مقلدان واجب است پیروی کنند و حتی اگر از جهت علمی اعلم باشند نقض آن ناروا خواهد بود (خمینی، ۱۳۷۱ش، ۴۶۶/۲؛ صدر، بی‌تا، ۱/۱۱۶).

۴- تفاوت دیگر از ناحیه مصدر جعل است، زیرا احکام اولی از سوی شارع صادر می‌شود؛ چون حکم اولی یا مستقیماً مجعول ذات اقدس الهی به عنوان شارع است یا توسط رسول خدا ﷺ و یا یکی از ائمه هدی ﷺ به عنوان اخبار از اراده شارع مقدس بیان شده است. اما مصدر صدور حکم حکومتی، حاکم اسلامی است نه به عنوان یا اخبار از اراده شارع (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴/۱۰۰).

با بیان تفاوت‌های موجود در حکم حکومتی و حکم اولی به نظر می‌رسد که حکم حکومتی از مصادیق حکم ثانوی باشد هرچند برخی این نظر را نپذیرفته‌اند. احکام الهی معمولاً به نحو کلی انشاء و صادر می‌شوند، اما در مقام تدبیر جامعه، انشاء و صدور احکام دیگری مورد نیاز است که دایره مصادیقی آنها محدودتر است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ۳/۲۵۳).

عدم تغییر احکام شرع در تنفیذ مستقلات عقلیه

برخی از موارد مهم از مستقلات عقلیه را می‌توان بدین صورت برشمرد، البته با این تذکر که گاه برخی از این موارد می‌توانند از مصادیق مشترک نیز برخوردار شوند: وجوب عقلی حفظ نظام، وجوب عقلی تقدم اهم بر مهم و وجوب عقلی دفع افسد به فاسد. بی‌تردید در عمل به مقتضای این احکام مستقل عقلی از طریق انشاء و صدور احکام ولایی - حکومتی، احکام کلی الهی تغییر نخواهد یافت؛ چه آنکه این امر به تجویز شرع است و برخوردار از ولایت بر انشاء حکم مقتضی چنین امری است (حلی، ۱۳۹۹ق، ۳۶۲؛ کلینی، ۱۳۸۸ش، ۵۶).

نتیجه

۱. دامنه تدبیر ولایی به تناسب شرایط گسترده است و ولی امر با اتکا به منابع استنباط، متناسب با هر زمان، احکام حکومتی صادر می‌کند. تغییر حکم علل گوناگون دارد که گاهی به جهت تغییر زمان و مکان، گاهی تغییر عادات و عرف و گاهی شرایط و توانایی مردم در این مورد نقش دارند. ممکن است ولی امر در پاره‌ای از اوقات حکمی خلاف شرع صادر کند که در نتیجه تکلیف جدیدی متوجه دیگران می‌شود.

۲. محوریت «ولایت» در مبانی اعتقادی شیعه را می‌توان موجب تمایز اساسی میان فقه شیعی از فقه اهل تسنن دانست. باور و اعتقاد شیعیان به برخورداری فقیه از شئون ولایی مقتضی توسعه فقه و اصول به فقه و اصول استنباطی و ولایی از جمله در فقه حکومتی و فقه سیاسی مطرح است. بی‌تردید تکوین زمینه‌های مناسب برای تصدی سطوح بالاتر ولایت، می‌تواند مقتضی بالفعل‌سازی این ظرفیت غنی و بالقوه در دایره دانش دینی دانست. برای روشن شدن این مفاهیم گفته‌شده می‌توان به توضیحی مختصر بسنده کرد: تشریحات پیامبر اکرم ﷺ بر دو گونه است: برخی همانند احکام الهی از ثبات و جاودانگی تا روز قیامت برخوردارند، مانند مفهوم «سنن النبوی» که بیانگر این تشریحات ثابت است. برخی دیگر به صورت موقت و بر اساس مصلحت امور مسلمین صادر می‌شوند. به تعبیر دیگر دسته دوم از سنخ احکام موردی و جزئی یا احکام حکومتی هستند. همان‌طور که گفته شد باور عموم شیعیان به برخورداری آنان از ولایت، متضمن حق انشاء و صدور احکام ولایی از جانب پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ است. در هر حال آنان برخوردار از حق تصرفات و احکام ولایی حکومتی هستند که نیابت‌های خاص و نیابت‌های عام فقها، چه در احکام اولیه و چه در احکام ثانویه و هم‌چنین احکام حکومتی از همین جا نشأت گرفته است.

۳. از نظر علمای اهل تسنن احکام ولایی را می‌توان در غالب «السیاسه الشرعیه» مطرح کرد و به احکامی می‌پردازد که حکم صریحی در شریعت ندارد و فقیه می‌تواند این احکام را بر اساس مصلحت و منافع جامعه مسلمین جعل و اعتبار کند.

۴. حاکمیت حاکم نظام اسلامی هنگامی استقرار خواهد یافت، که جایگاه قوانین ولایی و احکام حکومتی در اذهان عموم حفظ و صیانت شود، اما تجویز مخالفت و عصیان از آنها مقتضی تضعیف جایگاه «احکام حکومتی» و بلکه مقتضی تضعیف اصل حاکمیت خواهد

شد. در نتیجه می‌توان تصور کرد که حاکمیت دچار هرج و مرج خواهد شد. بنابراین مخالفت با «احکام حکومتی» و یا تجویز مخالفت با آنها مورد رضایت هیچ حکومتی نیست.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الأصول*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- آذری قمی، احمد، *ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام*، قم، دارالعلم، ۱۳۷۲ش.
- ابن جماعه، محمد بن ابراهیم، *تحریر الاحکام فی تدبیر أهل الاسلام*، دوحه، دارالثقافة، ۱۴۰۸ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- ابن عابدین، محمدامین بن عمر، *رد المحتار علی الدر المختار*، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۳۱ق.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، *احکام القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، *الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة*، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۴۲۳ق.
- اشعری، علی بن اسماعیل، *رسالة الی أهل الثغر بباب الأبواب*، مدینه، عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامیة، ۱۴۱۳ق.
- پرور، اسماعیل، *احکام حکومتی چرایی و چیستی*، قم، کتاب فردا، ۱۳۹۱ش.
- جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد*، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۹ق.
- خطیب شربینی، محمد بن احمد، *معنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج*، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، بی تا.
- خمینی، سید روح الله، *صحیفه نور*، تهران، سروش، ۱۳۷۱ش.
- زرقاء، مصطفی احمد، *المدخل الفقهی العام*، دمشق، دارالقلم، ۱۳۸۳ق.
- زلمی، مصطفی ابراهیم، *اسباب اختلاف الفقهاء فی الاحکام الشرعیه*، بی جا، الدار العربیه، ۱۹۷۸م.
- سبحانی، جعفر، *الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۳ق.
- همو، *الرسائل الاربع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۵ق.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی، *الاعتصام*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.
- همو، *المواقفات*، بی جا، دار ابن عفان، ۱۹۷۷م.

- شوکانی، محمد بن علی، *الفتح الربانی من فتاوی الامام الشوکانی*، صنعاء، مکتبه جیل جدید، بی تا.
- صدر، سید محمدباقر، *الفتاوی الواضحه*، بیروت، دارالتعارف، بی تا.
- طاهری خرم آبادی، سید حسن، *ولایت و رهبری در اسلام*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *بجلی دربارہ مرجعیت و روحانیت (مقاله ولایت و زعامت)*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۴ ش.
- همو، *بررسیهای اسلامی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۶ ق.
- عالیه، سمیر، *نظر الدوله و آدابها فی الاسلام*، بیروت، المؤسسة الجامعیه، ۱۴۱۹ ق.
- عثمان، محمد رأفت، *ریاسته الدوله فی الفقه الاسلامی*، قاهره، دارالکتب الجامعی، ۱۹۷۵ م.
- قرضاوی، یوسف، *المنتقى من کتاب الترغیب و الترهیب*، قاهره، دارالتوزیع و النشر الإسلامیه، ۲۰۰۱ م.
- همو، *موجبات تغییر الفتوی فی عصرنا*، ترجمه محمد مقدس، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- کلاتری، علی اکبر، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۸۸ ش.
- ماوردی، علی بن محمد، *الأحكام السلطانيه*، قم، مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۶ ش.
- مبارک، محمد، *نظام الاسلام*، تهران، رابطه التفافه و العلاقات الإسلامیه، ۱۹۷۷ م.
- مجاهد، سید محمد، *مفاتیح الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۲۹۶ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *معارج الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
- محمود، جمال الدین محمد، *الاسلام و المشكلات السياسیه المعاصره*، قاهره، دارالکتب المصری، ۱۹۹۲ م.
- محمصانی، صبحی، *المجتهدون فی القضاء*، بیروت، بی نا، ۱۹۸۰ م.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *در پرتو ولایت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۳ ش.
- مظاهری، حسین، «احکام ولایی و حکومتی»، مجموعه مصاحبه‌ها کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی: نقش زمان و مکان در اجتهاد، ۱۳۷۴ ش.
- مظفر، محمدرضا، *عقائد الامامیه*، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۶ ق.

- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر، *انوار الاصول*، قم، نسل جوان، ۱۴۱۶ق.
- همو، *انوار الفقاهه*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ق.
- مودودی، ابوالاعلی، *مفاهیم اسلامیة حول الدین والدولة*، کویت، دارالقلم، ۱۹۷۷م.
- مؤمن، محمد، *جایگاه احکام حکومتی و اختیارات ولی فقیه*، قم، صبح میثاق، ۱۳۸۴ش.
- نبهان، محمد فاروق، *نظام الحکم فی الاسلام*، کویت، جامعه کویت، ۱۹۸۷م.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- نعیمیان، ذبیح الله، *ضوابط احکام حکومتی مبادی و اصول فقه حکومتی*، قم، کتاب فردا، ۱۳۹۶ش.
- نمر، عبدالمنعم، *الاجتهاد*، قاهره، الهيئة المصریة العامه للكتاب، ۱۹۸۷م.
- نمری، یوسف بن عبدالله، *الإستدکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
- نیکی ملکی، حجت الله، *فقه مصلحت*، تهران، آیین سلوک، ۱۳۹۳ش.